

رخصت

در ابتدای سخن باید اذعان کنم که بسیار می‌هراسم از آنکه آموخته‌های من از اقیانوس فضل و دانایی استادان و گلستان علم و دانش مربیان پیشکسوت خود به دلیل محدودیت ظرف وجودی و کمبود گنجایش درک و توانم، در حد بایسته نباشد و اینک که با تجربیات شخصی‌ام در امر آموزش همراه گردیده، به اندازه شایسته نتوانسته باشد اوج قدرت، شکوه و توان هنرمندان فرهیخته‌ای که رخصت و افتخار شاگردی را بر من ارزانی داشته‌اند، ادا کنم.

بیم آن دارم که این چند برگ تألیف شده، اضافه‌ای باشد بر آنچه بزرگان پیش از من با زبانی بسیار شیوا و در مفاهیمی هوشیارانه‌تر گفته، نگاشته و به امثال من آموخته‌اند و این چند خط که هر یک خاطره‌ای است به جای مانده در ذهن از کلاس درس معلمان عشق و دوستی، همچون شمعی باشد اهدا شده به بارگاه خورشید.

اینک تمام توان خود را در نگارش این جملات جمع نموده و در کمال خضوع و خشوع، خود را تربیت‌یافته راه و رسم مردانگی، صفا، محبت و انسانیت هنرمندان سنتی، اجداد و پدران خود از ابتدای تاریخ پرفراز و نشیب و افتخارآفرین ایران تاکنون دانسته، در نهایت تواضع بر دستان تک‌تک آنان بوسه می‌زنم. هنرمندانی آزاده و بی‌توقع که در عین گمنامی هرچه آفریده‌اند، نقش عشق بود و هرچه نگاشته‌اند به یاد او. هنرمندانی که الفبای عشق و انسانیت را بر صفحه دل نشانند و زنجیر محبت مراد را بر دست و پای عقل مرید بستند و او را به ناکجاآبادی رویایی بردند. ناکجاآبادی که اگرچه عالمی است خیالی و مثالی، اما تنها ساحتی است که انسان را به یاد لحظه رجعت و حضور در پیشگاه ذات مطلق

الهی و بارگاه کمال خداوندی می‌اندازد و آنگاه این عبارت از کتاب آسمانیان، قرآن را در ذهن بازمی‌آورد که: «انا لله و انا الیه راجعون» (بقره، ۱۵۶).

حال وظیفه خود می‌دانم تا با کسب «رخصت» از تمامی استادان، هنرمندان، معلمان و فرهیختگان عالم علم و دانش و معرفت این کتاب را به روح والای تمامی آزادمردان تاریخ تقدیم کنم. آنانی که غم عشق را به آنچه در این جهان مادی نیافتند با غربت عشق به آنچه در نظام هستی هست اما در این جهان از آن دور مانده‌اند همراه ساخته و قداست و عرفان را در ساحت «هنر دینی» چراغ راه آیندگانی چون ما ساختند تا دریابیم که:

زندگی مادی یعنی آنچه هست و نباید باشد.

هنر یعنی آنچه باید باشد، اما نیست.

و دین یعنی آنچه هست، بوده و می‌باید باشد.

دیباچه

این کتاب جهت تدوین دستورها و اصول بنیادین زبان تصویر و با توجه به آموخته‌ها و تجربیات چندین ساله مؤلف در زمینه «آموزش مبانی هنرهای تجسمی» تألیف شده است. مؤلف با اذعان به مبادی ارزشی و مفاهیم معنوی و عرفانی مستتر در هنرهای بومی، قومی و ملی ایران تأکید دارد که مبانی و اصولی که به عنوان مفاهیم و مبانی هنرهای تجسمی در غرب مدون گردیده و سالهاست به عنوان منابع اولیه و اصلی هنر در اختیار دانشجویان و هنرمندان ما قرار می‌گیرد، بی‌تردید از فرهنگ غنی هنرهای سنتی و تعالیم ارزشمند هنرهای ایرانی - اسلامی برگرفته شده است. با این وجود سالهاست که از بی‌مهری به هنرهای سنتی رنج می‌برم و نیک می‌دانم آنچه در فرهنگ بیگانه مدون گشته و با ظاهری متفاوت اما محتوایی آشنا به نام «مبانی هنرهای تجسمی» پیش روی جامعه فرهنگی و مورد استفاده و تأیید استادان و گاه دل‌سوختگان هنرهای سنتی قرار گرفته است، ریشه در فرهنگ و هنر بومی ایران دارد. سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد البته، باید اذعان کرد که مبادی ارزشی در هنرهای قومی، بومی و سنتی بسیار عمیق‌تر و معنوی‌تر از مفاهیم مدون شده در فرهنگ غرب است و شاید علت نپرداختن به تدوین و تألیف کتاب یا حتی جزوه‌ای جامع با عنوان «مبانی هنرهای سنتی»، گستره فراخ، عمق معانی و پیچیدگی زایدالوصفی باشد که در جوهره این هنرها نهفته است.

متأسفانه تواضع بیش از حد نیاکان فرهیخته و هنرمندان سنتی و پیشکسوت، مایه سوءاستفاده و سرقت فرهنگی و هنری مستشرقین و پژوهشگران بیگانه به خصوص غربی شده است.

امروزه دیگر کمتر کسی به دنبال دستیابی به مبادی و ارزشهای موجود در هنرهای سنتی و اسلامی است و اگر هم زمانی یاد و نامی از آن به میان می‌آید، در حد خاطره‌ای عزیز و از دست رفته است. درحالی که اولین ویژگی و شرط حضور هنرهای سنتی که در متن مدون مبانی هنرهای تجسمی به فراموشی سپرده شده، ارتباط تنگاتنگ و صمیمی با مخاطب و بهره‌گیری از فرهنگ غنی و بی‌غش مردم کوچه و بازار است؛ زیربنا و پایه فرهنگ و هنر سنتی اصولی چون مردم‌داری، دین‌داری، کمال‌جویی و تعادل‌طلبی و در نهایت هدفمندی است؛ ارزشی که آموزش هنرهای سنتی در عصر حاضر را توجیه می‌کند و البته در اهداف آموزش هنرهای مدرن یادی از آن نمی‌شود. ارزشی که سرچشمه آن اخلاق و فضیلت است و فضیلت به اعتقاد اهل معنا، مفهومی است که در آن روح انسان به تعادل می‌رسد. تعادل، توازن و تناسب که هریک ستون و قاعده‌ای برای تعالی حیات و نقطه عطف کمال انسانی است و هنگامی در یک معنا به نام هنرهای سنتی جمع می‌گردد که تهذیب نفس، خودشناسی و در نهایت خداشناسی، ساختار و جهت اصلی هدف را مشخص کند. شاید بتوان تفاوت میان هنرهای سنتی با هنرهای جدید غربی را در عبارات زیر بیان کرد:

«هنرمند [سنتی] در این ساحت بیش از آنکه اهل تدبیر، اندیشه و مهارت باشد، اهل تذکر، خاطره و تشبیه (خیال) است و طبق نظریه معرفتی عرفا (تذکار) مقدمه فکر، ذکر است و هنرمند اهل تذکر است، تذکر در دل صاف و پاک اثر می‌گذارد و هنرمند کسی است که دل صاف و پاک داشته باشد و این یعنی اهلیت داشتن. هنرمند آن نیست که نبوغ و ذوق هنری داشته باشد، که در حکمت هنر اسلامی نبوغ، مانع است، او برای ارضای نبوغ، سلیقه و خشنودی حس زیبایی‌شناسی خود کار نمی‌کند، هنرمند اهل دل، صورت خیالی را که حاکی از حقیقت عالم است کشف می‌کند نه خلق»^۱.

هدف اصلی و غایی هنرمند اهل دل و معتقد به مبانی دینی و عرفانی،

باز کردن چشم دل و یافتن مدخلی برای درک عالم غیب و نیل به بهشت رضوان است. بدین ترتیب تمامی مظاهر هنر در این وادی، روحانی و الهی است و بهانه‌ای برای صفای دل، صیقل روح، بیداری و آگاهی قلب، خشوع باطن و در نهایت وصال خانه دوست است.

این طی طریق توشه‌ای می‌خواهد به بزرگی روح انسان، به صافی دل پاک و به اطمینان و ایمان قلبی روحانی. در آن صورت است که هنرمند عاشق هر چه می‌نگارد، نگار اوست و هر چه می‌نشانند، نشان او و به قول شاعر:

هر نقش و نگاری که مرا در نظر آید لطفی و جمالی و جلالی بنماید
از دیگر تفاوت‌های بارز و عمده مهم میان مبانی هنرهای تجسمی و مبادی
ارزشی هنرهای سنتی که به دلیل معنویت و قرار گرفتن در لایه‌های زیرین هنرهای
بومی ما از دید بازنویسان غربی و مبانی‌نویسان فرهنگ بیگانه مخفی مانده و متأسفانه
در میان جوامع دانشگاهی و محیط‌های آموزشی ما نیز مورد غفلت واقع شده می‌توان
به موارد زیر اشاره کرد:

- مفهوم استاد شاگردی و آداب مربوط به آن؛
- عرفان، قداست و جایگاه معنویت؛
- جوانمردی و فتوت؛
- حرمت‌داری و کسب رخصت؛
- شناخت، آگاهی، بیداری و آنگاه خلاقیت؛
- توکل، ایمان و امید به رضایت.

در هر صورت جان کلام این مقدمه ابیات زیر است:

یاران ز چشم دل به رخ یار بنگرید بلبل شوید و رونق گلزار بنگرید
تا کی ز چشم عقل نظر در اثر کنید عاشق شوید و صانع آثار بنگرید
اگر چشم دل باز کنیم و زیباییهای جهان هستی را دریابیم به حسن و حبی
می‌رسیم که عشق و عاشقی ارمغان آن است. آنگاه هر چه می‌بینیم آیتی از لطف
اوست و دیگر هیچ نیست جز او.
در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

با چشم دل نقاب از رخ نادیدنیها برکشیده می‌شود و هنر در جایگاه روحانیت و قداست معنوی قرار می‌گیرد و ماندگار می‌گردد و «هنر سنتی» نامیده می‌شود. به عبارت دیگر جوهره سنت و هنرهای سنتی، ثبت شدن ارزشهای جاویدان در تاریخ بشر است و سنت را از این منظر می‌توان با مفاهیمی چون دین، قدسیت، عرفان، و حکمت هم‌سنخ دانست. هنر سنتی را می‌توان زیربنا و شالوده هنر اسلامی و یا هنرهای قدسی نامید و توجیهی دانست بر عدم تنوع و پراکندگی شکل و معنا در هنرهای سنتی، زیرا در سنت از آن وجهی که قدسی و الهی است، تشمت، تفاوت، تنوع و تحولی بنیادی جایز نیست که هرچه هست رو سوی یک معبود و قصد بیان یک منظور دارد: «و لا تجدلستنا تحویلا (اسراء، ۷۷)».

هر آن چیزی که ریشه در تعالیم آسمانی، وحی الهی و مفاهیم معنوی دارد و در نهایت از جانب خدا به ودیعه در اختیار انسان قرار می‌گیرد و رنگ و بوی قداست دارد، سنتی است ارزشمند، ماندگار و شایسته پاسداشت، زیرا تمامی آفریده‌های الهی به مثابه بخشی از صفات و زیباییهای حضرت حق است و سراسر آفرینش مظهر تجلی است. «چنانچه در نظر ابن عربی، صور و اشکال و احوالی که در عالم مشاهده می‌کنیم، آیات و اعلام و امثله‌ای است برای حقایق و صور و معانی معقول ازلی و هرچه هست نشانه‌ای از وجود حق متعال است و حقیقت شعر و هنر قدسی طوری فوق‌طور عقل و نحوی القای روح القدس در قلب تلقی می‌شود و اختصاص به انبیا و اولیا پیدا می‌کند به نحوی که پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) شعر و هنر حقیقی را عین حکمت می‌داند. شاعر و هنرمند حقیقی از نظر اسلام، کسی است که تزکیه و تهذیب کند و تقوا الهام اوست و هنر او عین حکمت اوست. حکمتی معنوی و عرفانی تمثیلی»^۱.

نهایت آنکه از نظر عارفان مسلمان و حکمای اسلام، هنر آن است که مولانا می‌فرماید:

ذرات جهان آینه‌ها ساخت ز روی خود به هر یک عکس انداخت

۱. مددپور، محمد (۱۳۸۳)، ص ۱۲۸.